

نظریه اجتماعی

مارکس لوگوس، مارکس انقلاب، مارکس علم

سه‌اپیزود آتشین

موريس بلانشو / ترجمه: اميراحمدی آریان

ایده اجتماع (community) در زمره ایده‌هایی است که متفکران اروپایی پس از جنگ جهانی دوم بسیار بدان پرداخته‌اند. اجتماع مدنظر سسختی از متفکران اروپایی مدرن که پسوند رادیکال و چپگر را با خود به دوش می‌کشند، حول محور «اختیاری بودن» و «نامتمرکز بودن» می‌گردد. برای این دسته از متفکران که موريس بلانشو چهره شاخص این نسل به شمار می‌رود، کارل مارکس نه یک ایدئولوژیست صرف سوسیالیسم علمی بلکه متفکری است که به تشکیل اجتماعات انسانی در برابر سرکوبگری‌های سیستم سرمایه‌دارانه (کاپیتالیستی) می‌اندیشد. بلانشو همواره دلبسته چنین تصویری از مارکس بوده و این مقاله بر خاسته از همین علاقه است.

«خرد همیشه وجود داشته است، اما نه همیشه به شکلی خردپذیر. از این رو، ناقد می‌تواند هر شکلی از آگاهی نظری و عملی را برگیرد، و آن گاه از این شکل انفرادی واقعیت بالفعل، هدف و هنجار فرجامین خود واقعیت راستین را درک کند... اصلاح آگاهی فقط در این است که بگذاریم جهان آگاهی خویش را دریابد، آن را از رویای خود بیدار کنیم، کنش‌هایش را برای خودش شرح دهیم. تمامی منظور ما چیزی نیست جز رساندن پرسش‌های دینی و سیاسی به شکل خودآگاه انسانی.»
مارکس به آرنولد روگه (۱۸۴۳)

در مارکس و همواره در آنچه از مارکس نشأت می‌گیرد، سه نوع صدا را می‌توان تشخیص داد که نیرو می‌گیرند و شکل می‌یابند، هر سه ضروری‌اند اما جدا از هم و بیش از آنکه در تقابل با هم باشند، به نظر می‌آید همنشین‌اند. آن عدم شباهتی که این سه را کنار هم نگه می‌دارد، عامل ظهور مجموعه‌ای از خواست‌هاست که از مارکس به بعد هر آن کس که حرف می‌زند یا می‌نویسد، نمی‌تواند خود را قارغ از تأثیر اینها بداند، مگر آنکه ببذیرد در همه چیز شکست بخورد.

۱- نخستین صدا مستقیم است و در عین حال کشدار. با این صدا، مارکس همچون «نویسنده تفکر» به معنای سنتی آن ظهور می‌کند، کسی که لوگوس فلسفی را به کار می‌بندد و از اصطلاحاتی استفاده می‌کند که بعضی‌شان را از هگل وام گرفته (که البته چندان اهمیتی هم ندارد) و در حوزه تأمل و بازتاب فعال است. این صدا کشدار است چون با آن کل تاریخ لوگوس از نو تأیید می‌شود و مستقیم است، به دو معنا؛ چراکه نه تنها حرفی برای گفتن دارد، بلکه این حرف را در مقام یک پاسخ می‌گوید، پاسخی که گویی نهایی است و از جانب تاریخ داده شده است؛ چراکه این پاسخ‌های اصولاً فریبنده، تنها در شرایطی حامل ارزش حقیقت هستند که تاریخ را یا تسخیر کنند یا از هم بگسلند. با این حال در این پاسخ-بیگانگی، اولویت نیاز، تاریخ به مثابه

فرایند فعالیت مادی، انسان کامل - پرسش‌هایی که مورد خطاب قرار گرفته بودند نامتعمین و بلا تکلیف باقی می‌ماند. این صدای مارکس را گاه به عنوان اومانسیم یا حتی تاریخی‌گری تفسیر کرده‌اند و گاه به عنوان الحاد، ضداومانسیم یا حتی نیهیلیسم، بسته به اینکه خوانندگان گذشته و حال او چه نوع صورت‌بندی متفاوتی را در نظر داشته‌اند، صورت‌بندی‌ای که از دید آنان باید جای خالی پرسش را پر می‌کرد و از این طریق حفره‌ای را می‌انباشت که مقرر بود همراه خالی باقی بماند.

۲- صدای دوم سیاسی است، کوتاه است و مستقیم، بسیار کوتاه و بسیار مستقیم، چراکه در حکم سمدار کوتاه هر صدای دیگر بود. این صدا دیگر معنایی ندارد بلکه فراخوانی است، خشونت است و تصمیمی است برای گسست. این صدا حرف خاصی نمی‌زند، بلکه در حکم اضطرار همان چیزی است که اعلام می‌کند، محدود است به خواستی بی‌صبرانه و همواره مازاد؛ چراکه مازاد بودن تنها مقیاس آن است؛ پس احضار به مبارزه و حتی (چیزی که اغلب تلاش بر آن است که فراموش شود) تأکید بر «ترور انقلابی» و پیشنهاد «انقلاب دائم» و معرفی انقلاب نه به عنوان ضرورتی که زمان مناسب از راه نرسیده، بلکه به عنوان یک امر قریب‌الوقوع؛ چراکه خصلت و ویژگی انقلاب در همین است که اگر رخ دهد، زمان را می‌پیماید، تأخیر بردار نیست و تا وقتی معنادار است و می‌زند که خواسته‌ای همیشگی باشد.

۳- صدای سوم غیرمستقیم است (هر چند طولانی‌ترین هم هست)، و این صدای گفتار علمی است. از این منظر، مارکس از جانب دیگر نمایندگان دانش ستوده و به رسمیت شناخته شده است. او مرد علم است، اخلاق تحقیق و پژوهش را می‌داند و به هر گونه بازنگری انتقادی کار خویش تن می‌دهد. این همان مارکسی است که مدعی است: «از نظر من «فرومایه» است آن کسی که می‌خواهد علم را با منافی سازگار کند که خارج از محدوده علم‌اند». کتاب سرمایه هنوز هم کاری دوران‌ساز شناخته می‌شود.



رساله «فوکو» نوشته ژیل دلوژ، چنان که از عنوانش پیداست درباره پلانشو نیست اما اسم پلانشو در آن به نحو پارزی به چشم می‌خورد. واضح است که دلوژ خاستگاه درک فوکو از زمان را در آثار پلانشو می‌یابد. همچنین دلوژ خود معتقد است که پلانشو تا چه میزان در فاصله گرفتن او از نشانه‌شناسی مدرن تأثیر داشته است. این کتاب را الفشین جهان‌پسندیده و لیکو سرخوش ترجمه و نشری منتشر کرده است.

